کلامی از حسین سماوی به حسین ارضی

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## کلامی از حسین سماوی به حسین ارضی

## فاروق ایزدی‌نیا

**نگاهی به دو لوح حسین**

**مقدّمه**

عمدتاً جمال قدم اسمی بر الواح خود نمی‌گذارند امّا احبّای الهی با توجّه به مفادّ یا عنوان آنها نامی برایش انتخاب می‌کنند که با یک اشاره بتوان آن را یافت. بعضاً الواح دارای اسامی مشابه هستند. مانند لوح رسول، لوح هزاربیتی، لوح سلمان، لوح اشرف، لوح احمد. برای اطّلاع از تشابهات دیگر نگاه کنید به کتاب "تشابه اسمی"، ج2، تألیف حبیب‌الله حسامی.

از جمله الواحی که دارای اسم مشابه هستند لوح حسین است. در مآخذ امری دو لوح به این نام تسمیه شده است که مخاطب هر یک آنها حسین نامی از احبّاء بوده است. هویت مخاطب این دو لوح برای بنده مجهول است. امّا مفادّ آنها گویای لطف و محبّت لانهایۀ مظهر ظهور حق به بندگانش است. توصیه‌هایی که در این دو لوح بسیار کوتاه درج شده هر یک دنیایی از هدایات را در بر دارد. یکی از آنها فارسی است که در مائده آسمانی، ج4، ص104 الی 107 و نیز دریای دانش، ص132 الی 136درج شده است. لوح دیگر به لسان عربی است که در کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص333 مندرج است. در این وجیزه سعی می‌شود نگاهی گذرا به این دو لوح انداخته شود.

**لوح عربی**

در بدایت لوح مبارک نکتۀ ظریفی مطرح شده است و آن جذب شدن به ملکوت و جبروت الهی از طریق استماع ندای مظهر ظهور است و این گویای مقصدی است که خداوند برای ما در نظر گرفته و در الواح بسیاری به آن تصریح شده است. در کلمات مکنونه به این ملکوت اشاره دارند که، "اهل یقین را اِخبار نمایید که در فضای قدس، قربِ رضوان، روضۀ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند." مایلند همه آگاه شوند که این روضۀ جدید از آسمان بر زمین نازل شده و جمیع دعوت شده‌اند که به آن وارد شوند. البتّه باید، طبق لوح نصیر، از عقبات صعبه عبور کرد، یعنی حیرت و اسماء و سؤال و غیره تا بتوان وارد شد. (مجموعه الواح طبع مصر، ص171)

امّا شرط اصلی ورود در ملکوت اتّصاف به صفات الهی است که در لوح احمد فارسی تصریح شده است: "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص323) حضرت عبدالبهاء در این باب می‌فرمایند، "ملکوت مکان ندارد اما تعلّق به انسان دارد. اما داخل شدن در ملکوت به محبةالله است، به انقطاع است، به تقديس و تنزيه است، به صدق و صفا است و استقامت و وفا است، به جانفشانی است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص183 / فصل "سز" [67])

به عبارت دیگر، شرط مهم همانا مقهور ساختن نفس است تا بتوان به مقصود رسید. در زیارتنامه نیز از خداوند می‌خواهیم ما را به سوی خود جذب کند که منوط به ارسال نفحات قدس الطاف الهی است: "فیا الهی و محبوبی، فأرسِل الَیَّ عن یمین رحمتک و عنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبنی عن نفسی و عن الدّنیا الی شطر قربک و لقائک" (ایّام تسعه، ص229 / مضمون: پس ای خدای من و محبوب من، پس از یمین رحمت و عنایتت نفحات قدس الطافت را به سویم بفرست تا مرا از نفسم و از دنیا دور سازد و به سوی قرب و لقای تو جذب نماید.)

در همین بیان مبارک نکتۀ دیگری مطرح است که جذب شدن به سوی خداوند مشروط بر آن است که از دنیا وارسته شویم. دنیا عبارت از آن چیزی است که ما را از خدا دور کند. حضرت اعلی می‌فرمایند دنیا و آخرت عبارت از دو حالت است: "و اصل المانع الغفلة عن الله فان الدنيا و الآخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانت فی الجنة و ان كان نظرتك الی نفسك فانت فی النار و فی الدنيا." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص٦٠ / مانع اصلی غفلت از خدا است. دنیا و آخرت دو حالت هستند. اگر توجّهت به خدا باشد در جنّت هستی و اگر نظرت به نفست باشد در جهنّم و در دنیا هستی.)

دنیا هر آن چیزی است که مربوط به این عالم است و می‌تواند مانع از وصول به ملکوت شود. حتّی عزیزان و وابستگان و اولاد. جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "دنیا را اعتباری نبوده و نیست و اهل آن را هم وفایی نه؛ چه اولاد و چه غیر او، چنانچه مشاهده شده و می‌شود إلّا مَن شاءَالله. عملی که امروز به اذن حق ظاهر شود و به طراز قبول فائز گردد از صدهزار آثار و اولاد نیکوتر و مقبول‌تر. الأمرُ بِیَدِ الله یفعَلُ و یحکُمُ و هُوَ الآمرُ الحکیم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص331)

بنابراین، دنیا عبارت از غفلت از خداوند است نه مال دنیا. اگر مال دنیا آدمی را از توجّه به حق باز ندارد تملّک آن بلامانع است. جمال قدم در سورةالبیان می‌فرمایند، "إعلموا بأنَّ الدّنیا هِیَ غفلتکم عن موجدِکُم و اشتغالُکُم بما سویٰه و الآخرة ما یقرِّبُکُم إلَی الله العزیزِ الجمیل و کُلّما یمنعُکُم، الیوم، عن حُبِّ الله إنّها لَهِیَ الدّنیا. أنِ ٱجتنبوا منها لتکوننّ مِنَ المفلحین." (آثار قلم اعلی، ج4، طبع طهران، ص113 / مضمون: بدانید که دنیا عبارت از غفلت شما از آفرینندۀ خویش و مشغول شدن به غیر او است. آخرت عبارت از آن چیزی است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک سازد. هر آنچه که امروز شما را از حبّ خداوند منع کند، همانا دنیا است. از آن پرهیز کنید تا از رستگاران شوید.)

**تبعید از ادرنه**

جمال قدم از کسانی که سبب تبعید ایشان از ادرنه به عکّا شدند، با واژۀ "مشرکون" یاد می‌کنند. در اصطلاح "مشرک" کسی است که غیر از خدای یکتا، برای خود خدایی داشته باشد و از او پیروی کند که در واقع نفس امّاره است که به عبارتی از آن به عنوان "شیطان" یاد شده است. بنابراین، کسانی که حضرت بهاءالله را سرگون نمودند، از هوای نفس پیروی کردند و عندالله در زمرۀ مشرکان محسوب بودند.

اگرچه سرگونی حضرت بهاءالله به "اخرب البلاد" سبب نوحۀ "روح الامین" گشت، چه که از طرفی سبب محرومیت بعضی از نفوس بشری از مقدّرات الهیه و مواهب ربّانیه گشت و از طرفی ندای الهی بدون لبّیک باقی ماند و از طرف دیگر مظهر ظهور الهی مورد ظلم و ستم واقع گشت. امّا جمال قدم می‌فرمایند که این امر سبب حزن ایشان نشد زیرا "لم‌یزل کان ناظراً الی شطر رحمة ربّک الرّحمن الرّحیم و فی قطب البلآء یدعو أهلَ الإنشاء الی الله العزیز الحمید." (مضمون: همیشه به سوی رحمت پروردگار مهربان ناظر است و در بحبوحۀ بلایا اهل عالم را به سوی خداوند فرا می‌خواند.)

**نهی از حزن به علّت بلایای حضرت بهاءالله**

در کلام بعد، جمال قدم حسین را نهی می‌فرمایند که مبادا از بلایایی که جمال قدم به آن مبتلا شده‌اند محزون گردد. زیرا جمال مبارک مایلند احبّاء همیشه مسرور باشند و تأکید دارند که هیکل بهاء به بلا زینت یافته و اینچنین مقدّر شده است. در لوح رئیس تأکید دارند، "این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده‌اند و سُکر سلسبیل عنایت الٓهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند. ابداً شکوِه نداشته و ندارند. بلکه دمائشان در اَبدانشان در کلّ حین از ربّ‌العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد." (الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص234)

در واقع بلایا دُهنی است که بر اشتعال نار محبّت الهی که در صدور احبّای خدا مشتعل است می‌افزاید. جمال قدم می‌فرمایند: "ای اوليای حق از شماتت مُعرضين و انکار مُنکرين محزون نباشيد. چه که اين امور لم يزل و لايزال دليل بر حقيّت حق جلّ جلاله بوده. اگر از شخص نادان غافل جاهلی کلمهٴ نالايقی اصغانمائيد بأسی نبوده و نيست چه که او و آنچه با اوست عنقريب به فنا راجع و شما اليوم از کوثر بيان رحمن مي‌آشاميد و کلمهٴ انتم منّی اصغاء مي‌نمائيد. در اين حين ملَکی از ملائکه مُقربين که طائف حول است عرض نمود يا الهی و سيّدی و مقصودی و محبُوبی و محبوب من فی الّسموات و الأرض از بحر جود و شمس فضل تو سائلم که صد هزار سب و طعن و لعن در محبتّت بشنوم و يکبار اين گوش باصغای کلمهٴ احلي انّک انت من اهل البهآء فائز شود." (نار و نور، بخش اوّل، ص13)

**فنای دنیا و بقای وجه الهی**

فنای دنیا اظهر من الشّمس است. زیرا هر دم به فنای خود اِخبار می‌دهد. جمال قدم خطاب به اُخت حرم حضرت اعلی می‌فرمایند، "دنيا خود بنفسها به فناى خود ناطق است هر بصيرى در هر حين فناى آن را مشاهده مي‌نمايد و هر سميعى نوحه و ندبه‌اش را اصغا مي‌كند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص316 / خاندان افنان، ص199)

در اینجا حضرت بهاءالله به عبارتی از قرآن کریم استناد می‌فرمایند. در قرآن کریم آمده است، "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ\* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الإِكْرَامِ." (سورةالرّحمن، آیات 26-27 / مضمون: جمیع کسانی که روی زمین هستند فانی‌اند و وجه پروردگارت که دارای جلال و اکرام است باقی می‌ماند.)

حضرت بهاءالله در آثار مبارکه مکرّراً "وجه ربّک" را اشاره به مظهر ظهور الهی دانسته در مورد نفس مبارک خود به کار برده‌اند. خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند، "يا معشرَ العلماء فی ايران هل يقدر أحدٌ منکم انْ يستنّ معی فی ميدان المکاشفةِ و العرفان أو يجولَ فی مضمار الحکمة و التّبيان \* لا و ربّی الرّحمن کلّ من عليها فان \* و هذا وجه ربکم العزيز المحبوب." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص95 / مضمون: ای گروه علما در ایران، آیا کسی از شما قادر است در میدان مکاشفه و عرفان با من هماوردی کند یادر میدان حکمت و تبیان جوَلان دهد. خیر سوگند به پروردگار مهربانم. جمیع کسانی که بر وجه ارض هستند فانی‌این و این است وجه پروردگار عزیز و محبوبتان.)

جمال قدم، خطاب به یکی از احبّاء که فی سبیل‌الله مسجون گشته، تحمّل بلایا را توصیه فرموده به این آیه اشاره فرموده‌اند، "لا تَضطَرِب مِنَ الدُّنيا وَ ما حَدَثَ فِيها وَ لَعَمرِی کُلُّ مَن عَلَيها فانٍ وَ يَبقی وَجهُ رَبَّکَ العَزِيزِ الکَرِيم." (لئالي‌الحكمة، ج2، ص194 / از دنیا و آنچه در آن رخ می‌دهد در تشویش مباش. قسم به جانم که هر آنچه بر وجه ارض است فانی است و وجه پروردگارت باقی است.)

حضرت عبدالبهآء نیز در موارد تحمّل بلایا به این آیۀ مبارکه استناد فرموده‌اند، بقوله الأحلی: "ای ياران روحانی اين جهان فانی را بقاء و قراری نه و اين حيات دنيوی را ثبات و استقامتی نيست کل من عليها فان و يبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام. لهذا در موارد بلا صابر باشيد و در اشدّ ابتلا ساکن و ساکت. در فکر آن باشيد که عالم انسانی نورانی گردد و بغض و عداوت ملل با يکديگر به محبت و مهربانی مبدل گردد. اگر در هر دمی صد هزار جفا بينيد آزرده مشويد و دلتنگ مگرديد. به خيرخواهی پردازيد و بدخواهان را نوازش نمائيد." (مکاتيب عبدالبهاء، ج4، ص180)

**مانند دریا باش**

در آثار مبارکه از کائنات و مظاهر طبیعت برای تمثیل بسیار استفاده شده است. برای مثال از کوه به عنوان مظهر استقامت استفاده شده است. گاهی کوه آتش هم به کار می‌رود. مثلاً دربارۀ حضرت بدیع جمال مبارک می‌فرمایند، "اذکر البديع اذ خلقناه بدعاً و ارسلناه الی رئيس الظّالمين لعمری نفخنا فيه روحاً من لدنّا و اظهرناه بالقدرة و الأقتدار و ارسلناه کجبل النّار بحيث ما منعته الجنود و لا سطوة الّذين کفروا بربّ العالمين لو امرناه انّه بنفسه ليقابل من فی السّموات و الأرضين." (آثار قلم اعلی، ج1، ص364 / مضمون: یاد آور بدیع را موقعی که او را خلق بدیع کرده به سوی رئیس ظالمین فرستادیم. قسم به جانم در او روحی از خود دمیدیم و به قدرت و اقتدار ظاهر ساختیم و چون کوه آتش او را فرستادیم به نحوی که نه سربازان مانع او شدند و نه شدّت و حدّت کسانی که به پروردگار کافر شدند. اگر به او امر می‌کردیم به تنهایی در مقابل اهل آسمان و زمین می‌ایستاد.)

کوه استقامت نیز در آثار ذکر شده است. خطاب به شیخ عبّاس نامی می‌فرمایند، "ايّاك ان تمنعك عن مالك الاسماء شوكة الامرآء و شبهات العلماء كن كالجبل الرّاسخ على هذا الامر المحتوم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۲، ص٣٧٧ / مضمون: مبادا شوکت امرا و شبهات علما تو را از مالک اسما باز دارد. در این امر محتوم مانند کوه ثابت و راسخ باش.)

در این لوح مبارک از تمثیل دریا بهره گرفته‌اند. می‌فرمایند، "کن کالبحر بحیث لاتمنعک البلایا عن تموّجات ذکر مالک الأسماء و الصّفات." (مضمون: مانند دریا باش به شأنی که بلایا تو را از تموّجات ذکر مالک اسماء و صفات باز ندارد.)

**کاربرد نماد حیوان**

مظاهر ظهور، اعم از حضرت مسیح، حضرت رسول اکرم، حضرت اعلی و حضرت بهاءالله از نماد حیوان در آثار مبارکه استفاده کرده‌اند. امّا حیوانات، اعم از پرنده و چرنده و درنده، دو گروهند. قسمی به زیبایی و شجاعت و لطافت و امثال ذلک و قسمی به زشتی و درندگی یاد می‌شوند. مثلاً مظهر ظهور به عندلیب، بلبل، ورقا، دیک، طاووس، عنقا مانند می‌شود و در مقابل خفّاش، بوم شوم، زاغ، غراب و امثالهم. مثلاً حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "به حقيقت زاغ و غراب است \* ولي اسمش بلبل خوش آواز." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص280) گاه بعضی حیوانات درنده به صورت مثبت نیز به کار می‌روند مثلاً به بیان حضرت عبدالبهآء "ای شير بيشه عرفان" (یاران پارسی، ص474) که نشانی از شهامت دارد.

در اینجا حضرت بهاءالله اعتراضات و ضوضاء مخالفان را به صدای سگان تشبیه کرده و کلام الهی را نغمۀ ورقا نامیده‌اند و می‌فرمایند، "هل یمنع نغمات الورقاء نُباح الکلاب." (آیا پارس سگان کبوتر را از نغمه‌سرایی باز می‌دارد.)

**ذکر الهی سبب بقای ذکر آدمی شود**

اواخر لوح مبارک شخص دیگری به نام علی را نیز مخاطب قرار داده وعده می‌دهند که به زودی خداوند وسایل فرح و سرور قلوب موحّدین را در روی زمین آشکار خواهد ساخت و او را نیز انذار می‌فرمایند که مبادا بلایا او را از ذکر مالک اسماء باز دارد و توصیه می‌فرمایند که، "أن اذکُرهُ فی کلّ الأیّام لیُثبَتَ ذکرک بین العالمین." (مضمون: او را همواره ذکر نما تا ذکر تو بین اهل عالم تثبیت گردد.) متن کامل لوح مبارک در انتهی نقل می‌شود

**لوح فارسی**

لوح عربی به ذکر الهی پایان یافت و لوح فارسی با ذکر الهی آغاز می‌شود چه که مخاطب را توصیه می‌فرمایند که، "به ذکرالله مأنوس شو و از دونش غافل. چه که ذکرش انیسی است بی نفاق و مونسی است با کمال وفاق. میهمانیست بی خیانت و همدمیست بی ضرر و جنایت. مُجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین. رفیقی است باوفا به شأنی که هر کجا رَوی با تو آید و هرگز از تو نگسلد. غم را به سرور تبدیل نماید و رنگ غفلت بزداید."

وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید و یا به ذکر او پردازد؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

حمد مقصودی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عَرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کَرَم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السُن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَاِلّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا توانَد در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء. (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

امّا این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزاست. آیا کلمات ما بندگان می‌تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص80)

**جواهر وجود**

جواهر وجود نفوسی هستند که نامشان در صحیفۀ حمرا از قلم اعلی ثبت می‌شود. جواهر وجود نفوسی هستند که زندگی خود را جلوه‌ای از ملکوت نمایند و حیات خود را آینۀ تمام‌نمای تعالیم مبارکه کنند. جمال قدم می‌فرمایند، "يک کتاب به صحيفه حمراء مذکور و او مخصوص است به ذکر جواهر وجود و ايشانند آن نفوسي که عالم را يک وطن دانند و با کّل به روح و ريحان حرکت نمايند درع اين نفوس تقوی بوده و هست." (رحیق مختوم، ج2، ص83-84)

حضرت اعلی راجع به جناب محمّدجعفر گندم‌پاک‌کن می‌فرمایند که او از جمله جواهر وجود است. در بیان فارسی در وصف او آمده است، بقوله تعالی: " در ارض صاد که به ظاهر اعظمِ اراضی است و در هر گوشۀ مدرسۀ آن لایُحصیٰ عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور، در وقت جوهرگیری گندم‌پاک‌کن او قمیص نقابت را می‌پوشد. این است سرّ کلام اهل بیت (ع) در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق." (واحد 8، باب 14)

حال، به تأکید حضرت بهاءالله در این لوح "کلمۀ جذبیۀ الهیّه" جوهر را جذب می‌کند حتّی اگر در کوهی از سنگ مدفون باشد. جمال قدم می‌فرمایند، " قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذرّه‌ئی از جوهر، بل اقلّ، در جبلی مستور باشد البتّه کلمۀ جذبيّه و فصليّه آن را جذب نمايد و از جبل فصل کند. چنانچه در ملأ بيان ملاحظه مي‌نمائيد که آنچه از قلوب صافيّه و نفوس زکيّه و صدور منيره در اين قوم بود به مکمن اعزّ اعلا و مقرّ سدرۀ منتها متصاعد شدند و آنچه از نفوس غير مطهّرۀ کدره، به اصل خود راجع گشتند، به وهمی از سلطان يقين اعراض نمودند و به ظلّ فانی از جمال باقی غافل شده‌اند. مردودترين عالم و محروم‌ترين ناس اليوم بين يدی اللّه مشهودند. کذلک يبطل اللّه اعمال الّذين هم کفروا و أشرکوا و کانوا فی مرية من لقاء ربّهم بعد الّذی ظهر بکلّ الآيات و سلطان عليم."

در واقع کسانی که قلب خود را از غبار کدورت و ریا و زنگار شهوت و هوی پاک کرده آن را رو به شمس حقیقت نگه دارند تا انوار نیّر الهی بر آن بتابد و به سایرین نیز منعکس شود، از جواهر وجود محسوبند. در این لوح آمده است: "امر حقّ را اليوم چون شمس ملاحظه نما و جميع موجودات را مرايا. و هر يک از مرايا که به شمس توجّه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هويدا و اليوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود. و اليوم مقابل نشده مگر معدودی و ايشانند جواهر وجود عند اللّه."

**جام باقی و جام فانی**

نفوس انسانی به ظهور رحیق مختوم و بادۀ حیرت وعده داده شده‌اند. در واقع در سورۀ قَدر قرآن کریم به نزول ملائکه در لیلۀ قدر اشاره شده است. در لوح لیلۀ تولّد که لیالی قدر طائف حول آنند، ملائکه در حالی که ابریق‌های کوثر و تسنیم در دست دارند نازل شده‌اند. (ایّام تسعه، ص49)

کأس باقی را خداوند عنایت می‌فرماید و جام فانی مربوط به این دنیای گذرا است. جام باقی سبب حیات جاودانی و جام فانی زندگی در این عالم ناپایدار است. این است که در این لوح مبارک می‌فرمایند، "کأس بقاء به اتمّ ظهور و بروز، به ايادی ملائکۀ جنّت و نار، در دور آمده پس نيکو است حال نفسی که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را به اهلش وا گذارد."

جمال قدم به احمدعلی نامی می‌فرمایند، "الحمدلله و المنّة به مائدۀ سمائی و نعمت باقیۀ نامتناهی فائز گشتی، رغماً للعلماء از کأس بقا نوشیدی، شبهات قوم منعَت ننمود و سطوت عباد تو را از تقرّب به ممالک ایجاد باز نداشت." (لئالی‌الحکمة، ج1، ص139)

در کلمات مکنونه نیز اشارتی گذرا به آن دارند، " کلّ از خمر باقی لطيف توحيد به ماء کثيف نبيد اقبال نمودند و از کأس جمال باقی به جام فانی قانع شدند."

**به گوش خدا باید شنید و به چشم او باید دید**

حضرت ربّ اعلی در آثار مبارکۀ خود تأکید فرمودند که من‌یظهره‌الله را به چشم او ببینید و کلامش را به گوش او بشنوید. این موضوع بارها در آثار جمال مبارک تکرار شده است. در کلمات مکنونه عربی نیز می‌فرمایند، "یا ابن العرش، سمعک سمعی فاسمع به و بصرک بصری فابصر به لتشهد فی سرّک لی تقدیساً علیّاً لأشهدَ لَکَ فی نفسی مقاماً رفیعاً." (فقره 44 / مضمون: گوش تو گوش من است به آن بشنو و چشم تو چشم من است به آن ببین تا در ژرفنای وجودت به تقدّس من شهادت دهی و من نیز نزد خودم به مقام بلند تو گواهی دهم.)

این معنی در حدیث قدسی نهفته است که حضرت بهاءالله در هفت وادی آن را نقل فرموده‌اند: "چون انوار تجلّی سلطان احدیّه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود آن وقت سرّ حدیث مشهور سر از حجاب دَیجور بر آرد: «لازال العبد یتقرّب إلَیَّ بالنّوافل حتّی احبَبتُهُ فإذا احبَبتُهُ کنتُ سمعُهُ الّذی یسمع به...» الخ. زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلّی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منوّر شده و فعل و اثر نور از منیر است. این است که همه به او حرکت نمایند و به ارادۀ او قیام کنند." (آثار قلم اعلی، ج3، ص114)

متن کامل حدیث اینگونه است: "ما يَزالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إلَيَّ بالنَّوافِلِ حتَّى أُحِبَّهُ، فإذا أحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ به، و بَصَرَهُ الَّذي يُبْصِرُ به، و يَدَهُ الَّتي يَبْطِشُ بها، و رِجْلَهُ الَّتي يَمْشِي بها، و إنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، و لَئِنِ اسْتَعاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ." (صحیح بخاری / مضمون: همواره بندۀ من با نمازهای شبانه به من تقرّب می‌جوید تا آن که دوستش بدارم و وقتی که دوستش داشتم گوش او می‌شوم تا به آن بشنود و چشمش می‌شوم که به آن ببیند و دستش می‌شوم تا به آن اخذ کند و پایش می‌شوم تا به آن راه برود و اگر از من درخواست کند به او عطا می‌کنم و اگر پناه بجوید پناهش دهم.)

این است که در این لوح می‌فرمایند، "جز سمعم کلماتم نشنود و جز چشمم به جمالم عارف نگردد. بصر که به رمد هویٰ علیل شد چگونه به منظر اکبر ناظر شود؟"

**رافع علل و امراض حبّ الهی است**

در انجیل جلیل راجع به رفع بیماری‌های گوناگون توسّط حضرت مسیح مطالبی نوشته شده ولی حضرات مسیحیان پی به معنای آنها نبردند و تصوّر کردند که مقصود بیماری‌های جسمی است. در حالی که مقصود بیماری‌های روحی و معنوی بوده است. جمال مبارک می‌فرمایند، "ثمّ اعلم بأنّ الإبن اذا سلّم الرّوح قد بکَتِ الأشیاء کلّها ولکن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شیءٍ کما تشهد و تری فی الخلائق اجمعین ... نشهد بأنّه حین إذ أتی فی العالم تجلّی علی الممکنات و به طهّر کلّ ابرص عن داء الجهل و العمیٰ و بَرِءَ کلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کلّ عُمی و تزکّت کلّ نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یُطلق البَرَص علی کلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّ و الّذی احتجب انّه ابرص و لایُذکَرُ فی ملکوت الله العزیز الحمید و انّا نشهد بأنّ مِن کلمةالله طهر کلّ ابرص و بَرِءَ کلُّ علیل و طاب کلّ مریض و انّها لَمُطَهِّرُ العالم. طوبی لمن أقبل الیها بوجهٍ منیر." (اقتدارات، ص93 / مضمون: پس بدان وقتی حضرت مسیح روح را تسلیم نمود تمام اشیاء گریستند ولی با انفاق روح حضرتش جمیع اشیاء استعداد یافتند همانطور که در کلّ خلائق می‌بینی... گواهی می‌دهیم که وقتی به این عالم آمد بر همۀ ممکنات تجلّی کرد و به واسطۀ آن هر ابرصی (مبتلا به مرض پیسی) از بیماری نادان و کوری طاهر شد و هر مریضی از مرض غفلت و هوی شفا یافت و چشم هر نابینایی گشوده شد و همه تزکیه شدند. در مقامی برص به هر آنچه که سبب احتجاب عبد از عرفان پروردگار شود اطلاق می‌گردد و کسی که در حجاب بماند او ابرص است و در ملکوت الهی مذکور نیست و ما شهادت می‌دهیم که کلام الهی هر ابرصی را طاهر کرده و هر علیلی را شفا داده و هر مریضی را درمان کرده زیرا تطهیر کنندۀ عالم است. خوشا به حال کسی که با سیمای نورانی به آن توجّه نماید.)

جالب است که جمال مبارک در مقایسه این دور صمدانی با دور مسیحایی می‌فرمایند، "الیوم قد بَرِءَ الأبرص قبل أن یقول له کن طاهراً و إنّ بظهوره قد برء العالم و أهله من کلّ داء و سقم. تعالی هذا الفضل الّذی ما سَبَقَهُ فضلٌ و تعالی هذه الرّحمة الّتی سبَقَتِ العالَمین." (اقتدارات، ص94 / مضمون: امروز هر ابرصی قبل از آن که به او بگویند طاهر شو شفا می‌یابد و به ظهور حضرتش عالم و اهل آن از هر مرض و بیماری شفا یافته. چه بلند است این فضلی که هیچ فضلی به پای آن نرسد و چه بلند است این رحمتی که بر اهل عالم سبقت گرفته است.)

به این علّت است که در این لوح می‌فرمایند، "طبيب جملۀ علّتها حبّم بوده و شافی جميع امراض وُدّم خواهد بود. حبّ الهی را مُطَهِّر دان، در هر محلّ که وارد شود اجنبی نماند، علّت را به صحّت و جرم را به رحمت تبديل نمايد. طوبی از برای نفوسی که به اين فضل لا عِدل لها فائز شوند."

بعد به مخاطب می‌فرمایند، " جهد نما که در کلّ حين از رحمت بديعش که مخصوص آن حين است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در هر آنی جمال ابهی به تجلّی ابدع، تجلّی فرمايد و اهل وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه."

**مشی بر اثر اَقدام جمال مبارک**

چه فضلی اعظم از این که مظهر ظهور به بنده‌ای از بندگان بفرماید که بر اثر اَقدام من قدم بردار و به این ترتیب از هیچ امری محزون نشو. چه که فرمود، "بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً از امورات وارده محزون مباش." بعد او را هدایت می‌فرمایند که اگر عالم منحصر به این دنیای فانی بود "ابداً خود را در بلایای لایحصی معذّب نمی‌ساختم."

فی‌الحقیقه این دنیا قابل اعتنا نبوده و نیست مگر آن که برای کسب مقامات باقیه در عوالم الهیه مورد استفاده قرار گیرد. والّا تمسّک و وابستگی به آن جز دوری از حق هیچ نتیجه‌ای ندارد. جمال قدم دربارۀ رجوع مسیح می‌فرمایند، "ثمّ اعلم بأنَّ الّذی صعد السّمآء قد نَزَل بالحق و به مرَّت روائح الفضل علَی العالم و کان رَبّک علی ما أقول شهیدا. قد تعطّر العالم برجوعه و ظهوره و الّذین اشتغلوا بالدّنیا و زخرفها لایجدون عرف القمیص و إنّا وجدناهم علی وهمٍ عظیم." (اقتدارات، ص94 / مضمون: پس بدان کسی که به آسمان صعود کرد به حق نزول کرده و به واسطۀ او بوی خوش فضل بر عالم مرور کرده و پروردگارت به آنچه می‌گویم گواه است. عالم از رجوع و ظهور او معطّر شده و کسانی که به دنیا و زخرف آن اشتغال داشتند بوی خوش قمیص را نیافتند و ما آنها را گرفتار اوهام یافتیم.)

بی‌اعتنایی به این عالم مختصّ جمال قدم نیست بلکه جمیع انبیاء را در بر می‌گیرد چه که در ادامه لوح مبارک می‌فرمایند، "فکر در انبیای مقرّبین نما و در ضرّی که بر هر یک در سبیل الهی وارد شده."

برای مثال در لوح سلمان دربارۀ حضرت اعلی می‌فرمایند، "ای عباد بر اثر حق مشی نمائيد و در افعال مظهر قِدَم تفکّر کنيد و در کلماتش تدبّر \* که شايد به مَعين کوثر بي‌زوال ذوالجلال فائز شويد \* و اگر مُقْبلْ و مُعْرِضْ در يک مقام باشند و عوالم الهی منحصر به اين عالم بود هر گز ظهور قبلم خود را به دست اعدا نمي‌گذاشت و جان فدا نمي‌نمود \* قسم به آفتاب فجر امر که اگر ناس به رشحی از شوق و اشتياق جمال مختار در حيني که آن هيکل صمداني را در هوا آويختند مطّلع شوند جميع از شوق جان در سبيل اين ظهور عزّ ربّانی دهند." (مجموعه الواح مباركه چاپ مصر، ص١٥٦-١٥٧)

جمال قدم در لوح دیگری می‌فرمایند: "اگر عوالم الهی منحصر به اين عالم بود البتّه مشارق وحی و مطالع امر و مظاهر رحمن حمل بلايای لا تحصيه نمي‌نمودند و هر صاحب درايتی اين کلمه را تصديق نموده و مي‌نمايد بعض انبيا در هر يوم به منتهای اذيّت مبتلا بودند و صبح ديگر اعظم از يوم قبل تکلّم مي‌فرمودند لَعمراللّه اين بحری است هر نفسی از او نصيب نداشته و ندارد." (مجموعه الواح حضرت بهاءالله، خطّ عندلیب، ص70-71)

بعد جمال مبارک در این لوح نتیجه می‌گیرند، "قسم به قلم قِدَم که در هر نفسی اقلّ مِن ذرّه شعور باشد، به ذکر این بیان و تفکّر در آن ابداً به دنیا اعتنا ننماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد."

**ضرّ وارده در عکّا**

تبعید به عکّا و لطمات وارده بر هیکل مبارک و همراهان آنقدر است که مکرّراً جمال مبارک آن را ذکر کرده‌اند. در این لوح هم می‌فرمایند، "اگر از ضرّ وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون شوی. ولکن اینقدر بدان که ... از اوّل ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح کلّ شیءٍ و هم لایشعُرون."

دربارۀ وقایع عکّا، تبعید از ادرنه و رویدادهای طول راه، در تاریخ امر بسیار نوشته شده است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "مقرّ حبس بها حصن عکّا شد و بعد از ورود، ضُبّاط عسکریّه کلّ را احاطه نموده اِناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشلۀ نظام منزل دادند. شب اوّل جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند. چه که باب قشله را ضُبّاط عسکریّه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج و کسی به فکر این فقرا نیفتاد؛ حتّی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود. چندیست که می‌گذرد و کلّ در قشله محبوس." بعد، جمال قدم پس از بیان آنچه که در طول راه و انتقال از یک کشتی به کشتی دیگر و مجدّداً انتقال به کشتی سوم، می‌فرمایند، "این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع‌ذلک اکتفا ننموده‌اید. هر یوم مأمورین حکمی اجرا می‌دارند و هنوز منتهی نشده در کلّ لیالی و ایّام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه‌روز سه رغیف نان به اسرا می‌دهند و احدی قادر بر اکل آن نه. از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص231-233)

**آنچه که وارد شود ارادۀ الهی است**

امّا، این اعتقاد که آنچه واقع شود مصلحت همان است و ارادۀ الهی به آن تعلّق گرفته، سبب آرامش خیال است و سکون باطن. زیرا جمال قدم در همین لوح می‌فرمایند، "و أقول لم يرد علينا إلّا ما أراد اللّه لنا، عليه توکّلنا و أنّ عليه فليتوکّل المقرّبون."

این اعتقاد مبتنی بر اصل یفعل مایشائی خداوند است. زیرا اگر نفسی به آن اعتقاد راسخ داشته باشد اطمینان دارد که آنچه واقع می‌شود بهترین است. اگرچه ستمگران مرتکب ظلم می‌شوند و به بیان حضرت بهاءالله که مظالم وارده را ذکر می‌فرمایند، "این ذکر نه از برای آن است که متنبّه شوید. چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبّه نشده و نخواهید شد و نه به جهت آن است که ظلم‌های وارده بر انفس طیّبه ذکر شود" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص234)، امّا تماماً به اراده الهی صورت می‌گیرد. جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "آنچه در ارض مشاهده می‌نمایی، ولو در ظاهر مخالف ارادۀ ظاهریّۀ هیاکل امریّه واقع شود، ولکن در باطن کلّ به ارادۀ الهیّه بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص129)

بنابراین، باید راضی به رضای الهی بود چه که "حق جَلّ شَأنُهُ آنچه مقرّر فرموده همان مصلحت عباد است اِنَّهُ اَرحَمُ بِکُم مِنکُم اِنَّهُ لَهُوَ العَليمُ الخَبِيرُ." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص70) بنابراین، خداوند به صِرف رحمت واسعۀ خود و علم گستردۀ خویش است که اموری را اراده می‌کند و مُجری می‌دارد.

گاه ما برای رهایی از بلایا دست به دعا بر می‌داریم در حالی که بلایا اگرچه ظاهرش نار و نقمت است ولی باطنش نور و رحمت است. حضرت بهاءالله گلایه دارند. در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرمایند، "ای محبوب من، قلب از اين محترق است که احبای حق با دعوی محبت از حق آنچه راکه مصلحت کل و خير کل و سبب رستگاری کل است نمی پذيرند." (آيات بينات، ص178)

از آن گذشته خداوند اگر بخواهد به سخن بندگان خود گوش کند، از تحقّق اهدافی که از خلقت دارد باز می‌ماند. جمال قدم می‌فرمایند، "حق منتظر آن نبوده و نيست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرمايد علم يفعل ما يشاء بر افراخته و به کلمه احکم ما اريد ناطق. اين بسی واضح است که حق جل کبريائه فاعل مختار است آنچه بگويد و بفرمايد همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستيد اعظم از آن ظاهر شده. در کتب الهيه تفرّس نمائيد تا مطلع شويد بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حق تعالت قدرته و تعالت عظمته و تعالت سلطنته." (مائده آسماني، ج1، ص81)

بدین لحاظ است که حضرت اعلی می‌فرمایند، "خداوند مقتدر بر هر شيئ بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انّه کان علّاماً مقتدراً قديراً." (بيان فارسي، باب 13 از واحد 3)

مسک الختام این وجیزه بیان مبارک حضرت بهاءالله خطاب به حرم حضرت ربّ اعلی است که می‌فرمایند: "از مصائب وارده مکدّر مباشيد چه که لا زال بلايا مخصوص أصفيای حق بوده و خواهد بود. پس نيکوست حال نفسي که بِما وَرَدَ عَلَيْهِ راضی و شاکر باشد چه که وارد نمي‌شود بر نفسی مِنْ عِنْدِ اللّهِ إلّا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابين سموات و ارض، و چون ناس باين ستر و سرّ آن آگاه نيستند لذا در موارد بلايا خود را محزون مشاهده مي‌نمايند، إنشآءاللّه لم يزل و لايزال بر مقرّ إطمينان ساکن باشيد و از أثمار عرفان مرزوق وَ إِنَّهُ لَهُوَ خَيْرُ ٱلرّازِقِيْنَ وَ خَيْرُ ٱلْحافِظِيْنَ." (لَئَالِيُ الحِكمَةِ، ج3، ص289-290)

**متن کامل دو لوح مبارک:**

بسم اللّه الأمنع الأقدس

ان ياحسين اسمع ندآئی من شطر سجنی ليجذبک الی ملکوت امری و جبروت عظمتی انّ ربّک هو المقتدر القدير قد اخرجونا المشرکون من ارض السرّ و ادخلونا فی اخرب البلاد بذلک ناح الرّوحُ الامين و لکنّ الغلام ما اخذته الأحزان انّه لم يزل کان ناظرا الی شطر رحمة ربّک الرّحمن الرّحيم و فی قطب البلآء يدعو اهل الأنشآء الی اللّه العزيز الحميد. انّک لاتحزن بما ورد علينا بالبلآء زيّن هيکل البهآء کذلک قدّر الأمر من لدن عليم حکيم ان اذکر العباد و لا تلتفت الی ما حدث فی الأرض فو نفسه الرحمن کلّ من عليها فان و يبقی وجه ربّک العليّ العظيم کن کالبحر بحيث لاتمنعک البلايا عن تموّجات ذکر مالک الأسمآء و الصّفات کذلک امرک ربّک الأمر العليم. هل يمنع نغمات الورقآء نباح الکلاب او اشراق الشمس ضوضآء العباد لا و ربّک المقتدر العليّ العظيم ان يا علی قد ظهر ما اخبرناکم به من قبل عند ربّک علم کلّ شئ فی لوحٍ حفيظ سوف يظهر اللّه فی الأرض ما تفرح به قلوب الموحّدين نسئل اللّه بان يؤيّدک فی کلّ الأحوال و يحفظک من الّذين کفروا باللّه الواحد العزيز الکريم و يجعلک باقياً ببقآء نفسه و يرزقک خير ما قدّره لاصفيآئه المقرّبين ايّاک ان يمنعک البلآء عن ذکر مالک الأسمآء ان اذکره فی کلّ الأيّام ليثبت ذکرک بين العالمين. و البهآء عليک بدوام اللّه المقتدر العزيز الجميل. (آثار قلم اعلی، ج١، ص٣٣٣-٣٣٤)

ای حسين! به ذکر اللّه مأنوس شو و از دونش غافل. چه که ذکرش انيسی است بی‌نفاق و مونسی است با کمال وفاق. ميهمانيست بی خيانت و همدميست بی ضرر و جنايت. مُجالسی است امين و مصاحبی است با ثبات و تمکين. رفيقی است با وفا به شأني که هر کجا روی با تو آيد و هرگز از تو نگسلد، غم را به سرور تبديل نمايد و زنگ غفلت بزدايد. اليوم يومی است که کلمۀ جذبيّۀ الهيّه ما بين سموات و ارض معلّق و جذب مي‌فرمايد جواهر افئدۀ ممکنات را و آنچه از نفوسي که از امکنۀ ترابيّه صعود ننموده‌اند حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عنداللّه جاری. قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذرّه ئی از جوهر، بل اقلّ، در جبلی مستور باشد البتّه کلمۀ جذبيّه و فصليّه آن را جذب نمايد و از جبل فصل کند. چنانچه در ملأ بيان ملاحظه مي‌نمائيد که آنچه از قلوب صافيّه و نفوس زکيّه و صدور منيره در اين قوم بود به مکمن اعزّ اعلا و مقرّ سدرۀ منتها متصاعد شدند و آنچه از نفوس غير مطهّرۀ کدره، به اصل خود راجع گشتند، به وهمی از سلطان يقين اعراض نمودند و به ظلّ فانی از جمال باقی غافل شده‌اند. مردودترين عالم و محروم‌ترين ناس اليوم بين يدی اللّه مشهودند. کذلک يبطل اللّه اعمال الّذين هم کفروا و أشرکوا و کانوا فی مرية من لقاء ربّهم بعد الّذی ظهر بکلّ الآيات و سلطان عليم. ای حسين! کأس بقاء به اتمّ ظهور و بروز، به ايادی ملائکۀ جنّت و نار، در دور آمده پس نيکو است حال نفسی که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را باهلش وا گذارد. ای حسين! امر حقّ را اليوم چون شمس ملاحظه نما و جميع موجودات را مرايا. و هر يک از مرايا که به شمس توجّه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هويدا و اليوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود. و اليوم مقابل نشده مگر معدودی و ايشانند جواهر وجود عند اللّه. قلم قدم مي‌فرمايد! جز سمعم کلماتم نشنود و جز چشمم به جمالم عارف نگردد. بصر که به رمد هوی عليل شد چگونه به منظر اکبر ناظر شود؟ طبيب جملۀ علّتها حبّم بوده و شافی جميع امراض ودّم خواهد بود. حبّ الهی را مطهِّر دان، در هر محلّ که وارد شود اجنبی نماند، علّت را به صحّت و جرم را به رحمت تبديل نمايد. طوبی از برای نفوسی که به اين فضل لا عِدل لها فائز شوند. پس تو ای عبد موقن باللّه، حمد کن که از حروفات باقيّه عند اللّه مذکوری. سحاب رحمت رحمانيّتش بر تو باريده و غمام مکرمت سبحانيّتش بر تو امطار مرحمت مبذول داشته. در وطن اصلی و مقام محمود که مدينۀ حبّ الهی است مقرّ گرفتهٴ. انشاء اللّه جهد نما که در کلّ حين از رحمت بديعش که مخصوص آن حين است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در هر آنی جمال ابهی به تجلّی ابدع، تجلّی فرمايد و اهل وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه. بايست مستقيم بر امر اللّه و به قدر وسع در تبليغ امرش جهد نما، که اليوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات، اين رتبۀ بلند اعلی است. ای حسين! بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً از امورات وارده محزون مباش. فو الّذی نفسی بيده که اگر عوالم لا يتناهی الهی منحصر باين عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنيا عند اهلش مشهود است ، ابداً خود را در بلايای لا يحصی معذّب نمی‌ساختم. فکر در انبيای مقرّبين نما و در ضرّي که بر هر يک در سبيل الهی وارد شده. قسم به قلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذرّه شعور باشد بذکر اين بيان و تفکّر در آن ابداً بدنيا اعتناء ننمايد و از وجود و فقدانش محزون نگردد و همچنين موفّق شود به امري که احدی موفّق نشده، إلّا من أيّده اللّه علی عرفانه و فتح بصره بمشاهدة أسراره. و اگر از ضرّ وارده در اين مدينه ذکر نمايم البتّه محزون شوی ولکن اينقدر بدان که فو الّذی دلع لسان الفجر لثنائه که از اوّل ابداع تا حال چنين ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح کلّ شيءٍ و هم لا يشعرون. و أقول لم يرد علينا إلّا ما أراد اللّه لنا، عليه توکّلنا و أنّ عليه فليتوکّل المقرّبون. (درياي دانش، ص١٣٢-١٣٦)